

چیستی و کاربست‌های قضیه خارجی در منطق و معرفت‌شناسی*

احمد ابوترابی**

چکیده

تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی از نوآوری‌های منطق‌دانان مسلمان است. این تقسیم در برهه‌ای از تاریخ منطق با انکار برخی از منطق‌دانان بزرگ روبه‌رو شد. خاستگاه این انکار، تفسیری از قضایای خارجی بود که محقق طوسی ارائه داد. وی نفی قضایای خارجی را به ابن سینا نیز نسبت داد. در نوشتار پیش‌رو، با بررسی تعاریف قضیه خارجی و بازگشت به نخستین زمینه‌های بیان این تقسیم، به‌ویژه در آثار فارابی، نشان خواهیم داد که می‌توان تفسیر و تعریف دیگری از قضایای خارجی ارائه کرد که افزون‌بر سازگاری با اصول و مبانی علم منطق، و بهره‌مند بودن از آثار منطقی و معرفت‌شناختی بیشتر، با مبانی ابن سینا نیز هماهنگ باشد. براساس تعریف و تفسیر برگزیده از قضایای خارجی، این نوع قضیه با انواعی از قضایا در مباحث معرفت‌شناسی اسلامی مانند بدیهیات ثانویه (وجدانیات و محسوسات) و در فلسفه غرب با اموری مانند نسبت امور واقع در فلسفه هیوم، حقایق واقع (خارج) در لایبنیتس و قضایای ترکیبی پسین در کانت، قابل مقایسه است. براساس تفسیر برگزیده، قضایای خارجی دارای احکام ویژه‌ای از حیث منشأ صدق و مقدار اعتبار در معرفت‌شناسی است که در این نوشته به آن‌ها نیز خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها

قضایای خارجی، قضایای حقیقه، قضایای مطلقه، قضایای وجودیه، قضایای کلی، قضایای شخصی.

*. این مقاله با حمایت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام نوشته شده است.

** Ahmad.abutorabi@gmail.com

** دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۴.

مقدمه

منطق دانان قضایا را به دو دسته حقیقیه و خارجییه تقسیم کرده‌اند. براساس تعریف رایج در آثار منطقی که در ادامه به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، «قضیه خارجییه»، قضیه‌ای است که محمول آن برگرفته از ویژگی وجود خارجی موضوع آن است و تنها بر افراد موجود در یکی از سه زمان صدق می‌کند. این نوع قضیه، گاهی تنها در مقابل قضیه حقیقیه و گاهی در برابر دو قضیه حقیقیه و ذهنیه قرار گرفته است. براساس تعاریف رایج، قضیه حقیقیه، قضیه‌ای است که محمول آن ریشه در حقیقت موضوعش دارد و بیانگر ماهیت و طبیعت موضوع آن است و محمول، افراد محقق و مقدر موضوع (افراد نفس‌الامری) را دربرمی‌گیرد و قضیه ذهنیه، قضیه‌ای است که ملاک حمل محمول بر موضوع وجود ذهنی موضوع، به اعتبار ذهنی بودن آن است و تنها بر افراد موجود در ذهن صدق می‌کند. براساس تعریف این سه قسم قضیه، می‌توان گفت: یکی از مهم‌ترین ریشه‌های نام‌گذاری آن‌ها، ملاک حکم هر یک از آن‌هاست (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۲).

تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجییه، پیشرفت مهمی در گونه‌شناسی و تحلیل مفاد قضایا به‌شمار می‌آید. اما این اهمیت را زمانی می‌توان به‌روشنی تقریر و تبیین کرد که ماهیت قضایای خارجییه را به‌خوبی بشناسیم و نسبت آن را با قضایای همگن روشن کنیم و نقش آن را در منطق و معرفت‌شناسی نشان دهیم.

۱. پیشینه

تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجییه از مباحث پُرپیچ‌وخم، در تاریخ منطق و فلسفه اسلامی است و آرای گوناگونی درباره ابعاد مختلف این تقسیم و هر یک از اقسام آن مطرح شده است. پیشینه این تقسیم نیز دارای فراز و نشیب‌هایی است که خروج درست از آن، نیاز به ارائه تحلیلی روشن از سخنان منطق‌دانان برجسته‌ای دارد که در این باره دیدگاهی را مطرح ساخته‌اند. نخستین بار فخر رازی میان دو دسته از قضایای موجه کلیه، فرقی نهاد که پس از وی به

تقسیم قضایا به «حقیقه» و «خارجیه» مشهور شد. وی در ضمن بیان شرط چهارم از شرایط موضوع در موجه کلیه می‌گوید: صدق قضایای موجه کلیه، مانند «کل ج ب»، مشروط به وجود خارجی موضوع و مشروط به حمل محمول به موضوع در عالم خارج نیست؛ زیرا اگر چنین بود با فرض اینکه همه اسب‌ها مرده باشند، دیگر نباید قضیه «هر اسبی حیوان است» را صادق بدانیم و حال آنکه صدق این قضیه وابسته به وجود خارجی اسب نیست. بنابراین، مراد از «ج» در قضیه «کل ج ب»، «ج» به حسب فرض عقلی است (فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸). از این رو، وی قضایای کلی را به دو دسته تقسیم می‌کند و می‌گوید: در قضیه «کل ج ب»، گاهی مراد از آن، همه «ج»هایی هستند که در خارج موجودند و گاهی مراد از آن، هر چیزی است که اگر موجود شود، «ج» خواهد بود (همان).

فخررازی در کتاب *منطق‌المخلص*، این تقسیم را آشکارتر بیان کرده، می‌گوید: قضیه «کل ج ب»، دو کاربرد دارد؛ گاهی «به حسب حقیقت» و گاهی «به حسب خارج» به کار می‌رود (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰). تعریف وی در این کتاب با آنچه پیش‌تر از وی بیان شد، دو تفاوت دارد: یکی اینکه، تفاوت این دو نوع قضیه را در استعمال (نحوه کاربرد) می‌داند و دیگر اینکه، در تعریف این دو نوع قضیه، از واژه‌های «خارج» و «حقیقت» بهره می‌گیرد.

پس از فخررازی، افضل‌الدین خونجی، تقسیم قضایا به حقیقه و خارجیه را مطابق با عبارات فخررازی در *منطق‌المخلص* مطرح کرد. وی عبارات فخررازی را - بدون ارجاع به آن - مورد تحلیل قرار داده و تقسیم قضیه به حقیقه و خارجیه را که با عقدالوضع بیان می‌شود، به عقدالحمل نیز سرایت می‌دهد (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۸۴-۸۵).

پس از این دو، اثیرالدین ابهری، قضایای «به حسب ذهن» را به اقسام یادشده می‌افزاید و به تقسیم ثلاثی می‌گراید (ابهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰؛ همو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷-۱۰۸ و ۲۱۸) و در *تنزیل‌الافکار* و *تحریر اول از منتهی‌الافکار*، قیودی را برای تبیین قضیه حقیقه و خارجیه به تعریف فخررازی می‌افزاید (همو، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰؛ همو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶-۱۰۷).
 محقق طوسی پس از گزارش تقسیم سه‌گانه از ابهری، اشکالات متعددی را بر آن وارد می‌کند.

آنچه از این اشکالات به این نوشته مربوط است، این است که فرض قضیه خارجی (موجه کلیه خارجی) را به دلایلی، فرض نامعقولی می‌انگارد (طوسی، ۱۳۷۰ ب، ص ۱۶۱-۱۶۵). دلیل اصلی او بر نامعقول بودن فرض قضایای خارجی در منطق، همان است که در ادامه بحث، از ابن سینا نقل خواهیم کرد.

قطب‌الدین شیرازی و علامه حلی در رد قضایای خارجی از محقق طوسی پیروی کردند. قطب‌الدین شیرازی، قضیه خارجی را از خرافات متأخران دانسته (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۹) و علامه حلی در برخی از آثارش، نادرستی نظریه قضیه خارجی را به ابن سینا نسبت داده (علامه حلی، ۱۴۱۲، ص ۲۵۴) و در برخی دیگر از آثارش، خود او این دیدگاه را نادرست دانسته و بطلان آن را در منطق، مسلم به‌شمار آورده است (همو، ۱۴۱۹ الف، ص ۲۸) و قطب‌الدین رازی در *تحریر القواعد* در مقام تبیین دیدگاه کاتبی، تنها به توضیح و توجیه این تقسیم پرداخته (قطب‌الدین رازی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۵ و ۲۵۳)؛ اما در *شرح المطالع*، افزون‌بر آن، سخافت قول به خارجی بودن «کل ج ب» و دلیل آن را نیز از ابن سینا نقل کرده است (همو، ۱۲۹۴، ص ۱۳۰-۱۳۴).

در سیر تحولات این تقسیم، تفتازانی نیز نقشی تأثیرگذار دارد؛ زیرا وی با برجسته ساختن حیث منطقی قضیه، یعنی نیاز قضایای موجه به موضوع (قاعده فرعیه) و جایگاه وجود موضوع، قضایا را به سه قسم خارجی، حقیقی و ذهنی تقسیم کرده است (تفتازانی، ۱۴۲۱، ص ۵۸؛ همو، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۴۷).

تعریف میرداماد از قضیه حقیقه و خارجی نیز دارای اهمیت است؛ زیرا وی بر حیثیت ماهیت در موضوع قضایای حقیقه، و بر حیثیت نحوه اراده و استعمال وجود در قضایای خارجی تصریح و تأکید کرده است (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۱).

۲. ریشه‌های تقسیم در آثار پیشینیان

تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی، در بحث جهت قضیه و تقسیم قضایا به ضروریه، ممکنه و

مطلقه، ریشه دارد. تقسیم قضایا به ضروریه، ممکنه و مطلقه، در آثار فارابی را می‌توان از نخستین ریشه‌های تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجیّه دانست. فارابی در کتاب *باری‌ارمیناس* (کتاب عبارت) می‌گوید:

جهات اولیه قضایا عبارت‌اند از: ضروریه، ممکنه و مطلقه. «ضروریه» همان وجود همیشگی است که ازلی و ابدی است و محال است که زمانی موجود نباشد؛ «مکنه» آن است که هم‌اکنون موجود نیست و می‌تواند در زمانی از آینده موجود شود و یا نشود و «مطلقه» آن است که طبیعت ممکن دارد و پس از آنکه می‌توانست باشد یا نباشد، هم‌اکنون موجود است و می‌تواند در آینده باشد یا نباشد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹).

فارابی پس از تفکیک یادشده، میان ضرورت، امکان و اطلاق در جهت و ماده قضیه فرق می‌گذارد و می‌گوید: «خالی بودن قضیه از جهت، معمولاً نشانه مطلقه بودن قضیه به‌شمار می‌آید». او دیدگاه بالا را درباره قضایای مطلقه به «اسکندر» نسبت می‌دهد و نسبت آن به «ارسطو» را نیز تأیید می‌کند.

مراجعه به آثار ارسطو، ادعای فارابی را تأیید می‌کند؛ زیرا ارسطو دست کم در دو جا از کتاب *تحلیلات اولی*، به این بحث پرداخته است؛ در بحث از عکس قضایا از این سه نوع قضیه - که در سطرهای بالا از فارابی نقل شد- نام برده (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰، ۲۵ الف، ۱-۵) و در بحث از کاربرد موجهات در قیاس، به تفاوت این سه نوع قضیه، مطابق با آنچه از فارابی نقل شد، اشاره کرده است (همان، ۲۹ ب، ۲۹-۳۵).

فارابی تصریح می‌کند: «ممکن است ماده قضیه‌ای (ویژگی‌های ذاتی موضوع) مطلق، اما جهت آن، اضطرار یا امکان یا برعکس باشد»؛ آنگاه می‌گوید: «مطلقه را «وجودیه» نیز نامیده‌اند؛ زیرا بدون اینکه مشروط به اضطرار یا امکان باشد، دلالت بر وجود دارد. و آن را مطلقه نامیده‌اند؛ چراکه جهتی از جهات در آن شرط نشده است. پس وجودیه و مطلقه، دو نام مرادف‌اند» (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹).

براساس آنچه منطق‌دانان در مقام تبیین معانی «مطلقه» و تقسیم قضایا به خارجیّه و حقیقیّه

گفته‌اند، و با توجه به تعریف فارابی از «قضایای مطلقه» و «قضایای ضروریه» و شباهت‌های بسیاری که میان ویژگی‌های قضایای خارجی و قضایای مطلقه وجود دارد و به دلیل قرار گرفتن این نوع از قضایا در سخن فارابی، در برابر قضایای «ضروریه» - که شباهت‌های زیادی به قضایای حقیقیه دارد - عبارات بالا را باید نخستین ریشه تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجی در میان منطقدانان مسلمان دانست (ر.ک: کردی، ۱۳۸۱، ص ۱۷-۲۱؛ ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۳-۴۴۴).

پس از فارابی، عباراتی از ابن‌سینا را نشانه توجه وی به تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجی قلمداد کرده‌اند. همان‌گونه که پیش‌تر یاد آور شدیم، محقق طوسی پس از نقد کلام ابهری و انکار قضایای خارجی، عبارتی را از ابن‌سینا نقل کرده است که بخشی از آن را محقق طوسی دلیل بر این می‌داند که شیخ‌الرئیس در نامعقول به شمار آوردن فرض قضیه خارجی با وی هم‌نظر بوده و برای اثبات این ادعا، عبارتی از ابن‌سینا گواه می‌آورد که در آن، دیدگاهی را به پیشینیان نسبت داده و آن دیدگاه را «سخیف» و «مختل» دانسته است (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱-۱۶۵).

به نظر می‌رسد زمینه‌های تقسیم قضایا به خارجی و حقیقیه در آثار منطقدانان پیش از فخر رازی، به موارد یاد شده اختصاص ندارد و دستیابی به این زمینه‌ها نیاز به تحلیل دقیق مراد پیشینیان از قضایای خارجی دارد. از این رو، بیان این زمینه‌ها را به بخش پایانی این نوشته، یعنی بعد از بیان و اثبات مدعای این مقاله، وامی‌گذاریم.

۳. نسبت انکار قضایای خارجی به ابن‌سینا

در پایان بحث از پیشینه موضوع مقاله، شایسته است به دیدگاه محقق طوسی درباره رد قضایای خارجی از سوی ابن‌سینا برگردیم. همچنان که خاطر نشان ساختیم، محقق طوسی بر این باور است که ابن‌سینا نیز به قضایای خارجی باور نداشته است. آنچه محقق طوسی از ابن‌سینا در این باره گزارش کرده است، در واقع بخشی از عبارات وی در کتاب *شفاست* که در آن، سه معنا برای مطلقه بیان کرده است: الف) اطلاق قضیه به معنای عدم ذکر جهت قضیه‌ای که در واقع جهت دارد و حتی ممکن است جهت آن ضرورت باشد؛ ب) اطلاق قضیه به معنای

غیردائمی بودن قضیه و یا دائمی، اما غیرضروری بودن آن؛ ج) اطلاق قضیه به معنای اینکه موضوع در یکی از سه زمان وجود بالفعل داشته و به محمول متصف باشد. ابن سینا می‌گوید، براساس این معنا، اگر بگوییم: «کل لون ابیض» به این معناست که همه لون‌های موجود ابیض هستند. سپس در معنای سوم مطلقه چند خدشه می‌کند. مهم‌ترین خدشه وی این است: «کل ج ب»، چون کلی است باید همه افراد اعم از موجود و مقدر را دربرگیرد؛ درحالی‌که افراد موجود بالفعل، تنها بخشی از افراد موضوع هستند؛ این در حالی است که قضیه کلی است و منحصر به بعض نیست (ابن سینا، ۱۴۰۵ الف، ج ۲، ص ۲۸-۳۱).

۳-۱. نقد و بررسی

اولاً، به نظر می‌رسد همان‌گونه که برخی گفته‌اند، عبارات ابن سینا نشان‌دهنده نامعقول بودن قضیه خارجی و انکار آن از دید وی نیست؛ زیرا می‌توان آن را به معنای توجه دادن ابن سینا به این مطلب دانست که اگر مراد از موضوع قضیه، مصادیق خارجی آن باشد، نباید آن را به معنای کلی در قضایای حقیقه - که در منطق این معنا برای قضایای کلی رایج است - بدانیم، قضیه حقیقه و خارجی دو اعتبار متفاوت از موجه کلیه‌اند که نباید آن‌ها را با هم اشتباه گرفت و این سخن ابن سینا در *اشارات* که می‌گوید: «ما از پذیرش اعتبار اول (خارجیه) هم باکی نداریم» (ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۶)، گواهی بر این مدعاست (کردی، ۱۳۸۱، ص ۲۲)؛ ثانیاً، به نظر می‌رسد برای سابقه این تقسیم در سخنان ابن سینا، می‌توان به معنای دوم از مطلقه در عبارات یادشده از ابن سینا، تمسک جست، نه سومین معنا که محقق طوسی و پیروانش به آن روی آورده‌اند. این برداشت را سخنانی از ابن سینا در *اشارات* که در آن‌ها وجود قضیه کلیه غیرضروریه را پذیرفته است (ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۱) و نیز عبارتی از وی که در آن از قضایای وجودیه نام برده است (همان، ص ۱۵۱)، تأیید می‌کند.

توضیح آنکه، با توجه به ویژگی‌هایی که ابن سینا برای معنای سوم مطلقه بیان کرده است، این قضایا از دو جهت همانند قضایایی هستند که دیگران آن‌ها را خارجی نامیده‌اند و فارابی

آن‌ها را وجودیه دانسته است: نخست اینکه، موضوع آن‌ها در یکی از سه زمان تحقق می‌یابد؛ و دیگر اینکه، ملاک صدق آن‌ها وجود خارجی موضوعشان است. اما ویژگی‌هایی که ابن سینا برای معنای دوم مطلقه نیز بیان کرده است، با قضایای خارجی دو شباهت دارند: یکی اینکه، ابن سینا آن‌ها را وجودیه نامیده است که ملاک صدقشان باید وجود خارجی آن‌ها باشد؛ دیگر اینکه، وی آن‌ها را غیردائمی یا دائمی غیرضروری می‌داند و این چیزی نیست جز اینکه در این صورت این قضایا، نمی‌توانند کلی - به معنای منطقی آن که افراد محقق و مقدر را دربرگیرند - باشند و از این رو، جهت این گونه قضایا باید امکان باشد. عبارات ابن سینا از این دو جهت، در محتوا و برخی الفاظ، با اشارات ارسطو و عبارات فارابی - که پیش‌تر در پیشینه تقسیم قضایا به خارجی و حقیقه نقل کردیم - شباهت‌هایی دارد. معنای دوم مطلقه این امتیاز را نیز دارد که مشکلی را که ابن سینا در کلی بودن قضایای خارجی بیان کرد، ندارد. بنابراین، نمی‌توان ابن سینا را منکر قضایای خارجی دانست؛ بلکه براساس تعریفی که ارائه خواهد شد، باید وی را مؤید قضایای خارجی دانست.

البته روشن است که هیچ‌یک از عبارات ابن سینا در معنای دوم و سوم مطلقه در *شفا* و سخنان وی در *اشارات* و کلام یادشده از فارابی، با آنچه بعد از آن تا روزگار معاصر در تعریف قضایای خارجی آورده‌اند، کاملاً قابل تطبیق نیست؛ اما این ناهماهنگی را نباید دلیل اختلاف نظر مبنایی میان منطقدانان مسلمان در این مسئله دانست؛ بلکه می‌توان گفت این تفاوت دیدگاه، بیشتر در عدم تمایز دقیق میان حیثیت قضایای خارجی و حقیقه و روشن نبودن بحث از جهات قضایا در دوران گذشته، ریشه دارد و تغییرات و تکامل‌هایی که در بحث از این دو مسئله در تاریخ منطق به وجود آمده، آن را نمایان ساخته است.

۴. تعریف‌ها

تعریف‌های گوناگونی برای قضایای خارجی از آثار منطقدانان مسلمان به دست می‌آید. از میان این تعریف‌ها، نقل سه تعریف، ما را از بازگویی تعریف‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند. نخستین

تعریف رسمی از قضایای خارجی، از آن فخر رازی است. او قضیه خارجی را چنین تعریف می‌کند: «... گاهی مراد از جیم [در قضیه کل ج ب] وجود عینی جیم است... بنابراین، هنگامی که همه فرس‌ها بمیرند، عبارت "هر فرسی، حیوان است" صادق نیست» (فخر رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ر.ک: همو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰-۱۴۳).

پس از وی، اثیرالدین ابهری، قضایای خارجی را با اندکی تفاوت چنین تعریف می‌کند: «این سخن ما که "هر ج ب است"، گاهی به حسب وجود خارجی به کار می‌رود... [در این صورت] اگر بپذیریم "هر ج ب است"، مراد از آن، این است که "هر ج در خارج، ب است در خارج"؛ خواه ج در زمان حال باشد، یا پیش از آن یا پس از آن» (ابهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰؛ ر.ک: همو، ۱۳۹۵، ص ۲۱۸).

تعریف سوم، تعریف محقق طوسی است که می‌گوید: «... اما قضیه اول که به حسب وجود خارجی است، بدین معناست که معنای این گفته ما که "هر ج ب است" این است که هریک از جیم‌های موجود در خارج، در حال یا گذشته یا آینده، در خارج "ب" هستند...» (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰).

محقق طوسی، پس از نقل تعریف بالا و نقل دیدگاهی از ابن‌سینا، نادرستی تقسیم قضایا به خارجی و حقیقیه را یادآور می‌شود (همان). پس از وی نیز بزرگانی از منطق‌دانان، در این قول از محقق طوسی پیروی کرده‌اند (ر.ک: قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ص ۲۵۴؛ همو، ۱۴۱۹، ص ۲۸؛ قطب‌الدین رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۳۰-۱۳۴).

۴-۱. تحلیل تعریف‌ها

در نگاه نخست شاید به نظر برسد که این سه تعریف تفاوت اساسی ندارند، اما اگر اشکالاتی را که مخالفان قضایای خارجی مطرح کرده‌اند و عباراتی را که برخی از آن‌ها در مقام انکار قضایای خارجی از ابن‌سینا نقل کرده‌اند، در نظر بگیریم، میان تعریف محقق طوسی و دو تعریف دیگر تفاوتی اساسی می‌یابیم. توضیح آنکه محقق طوسی در مقام نقل تعریف قضایای خارجی از ابهری می‌گوید: «معنای این گفته ما که "هر ج ب است" این است که هریک از

جیم‌های موجود در خارج، در حال یا گذشته یا آینده، در خارج "ب" هستند...» (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰). اشکال اساسی محقق طوسی - که آن را از ابن سینا نیز نقل کرده است - به وجود قضایای خارجی این است که چون قضیه «کل ج ب» در منطق، قضیه‌ای کلی است و در قضایای کلی موضوع قضیه نیز کلی است، نمی‌توان آن را به افرادی خاص در زمانی خاص محدود کرد، بلکه چنین قضیه‌ای فارغ از هر زمان، همه مصادیق محقق و مقدر را دربرمی‌گیرد. بنابراین، این ساختار و قالب منطقی تاب پذیرش خارجی بودن را ندارد. در واقع، محقق طوسی در پی بیان این مطلب است که ادعای وجود قضایای حقیقه، نوعی تناقض‌گویی است؛ زیرا از یک سو، قضیه را موجه کلیه می‌داند و از سوی دیگر، آن را به بعضی از افراد، یعنی افراد مشخص و موجود در سه زمان، یا موجود در یکی از سه زمان، محدود کرده است.

براساس این بیان، تفاوت تعریف محقق طوسی با دو تعریف پیش از آن در این است که آن‌ها می‌گویند قالب «کل ج ب»، می‌تواند دو کاربرد داشته باشد. در یک کاربرد، همان لحاظ منطقی و کلیت قضیه اراده شده است که افراد محقق و مقدر را دربرمی‌گیرد و در کاربرد دیگر، تنها همه افراد موجود در یکی از سه زمان یا در هر سه زمان اراده شده است؛ زیرا هر دو منطق‌دان پیش از وی، با کاربرد عبارت «قد یراد» یا «قد یستعمل» (فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ابهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰)، به این حقیقت اشاره می‌کنند که لحاظ و مراد متکلم و فاعل شناسا، نقش اساسی در تفکیک این دو قضیه دارد؛ درحالی که در بیان محقق طوسی، سخنی از اراده و استعمال و لحاظ متکلم به میان نیامده است.

البته شباهتی هم میان تعریف ابهری و محقق طوسی وجود دارد؛ آن شباهت این است که در هر دو تعریف، تحقق موضوع در یکی از سه زمان برای قضایای خارجی ذکر شده است، اما در تعریف فخررازی این قید وجود ندارد.

۴-۲. نقد و بررسی

درباره وابسته بودن تفاوت حقیقه و خارجی به لحاظ و اعتبار فاعل شناسا، شاید به نظر برسد

سخن فخررازی و ابهری پذیرفتنی نیست؛ زیرا مفهوم و معنای قالب‌ها، در صورت‌های منطقی را تنها باید از راه مبانی و اصطلاحات علم منطق به دست آورد و لحاظ و اعتبار فاعل شناسا نمی‌تواند مفهوم آن‌ها را تغییر دهد. بنابراین، تغییر لحاظ در منطق به عهده فاعل شناسا نیست. چه بسا محقق طوسی و پیروانش در نقد قضایای خارجی نیز همین مطلب را در نظر داشته‌اند.

در پاسخ به این دفاع از محقق طوسی می‌توان گفت، آری، اگر براساس منطق صورت و با توجه به طرح این بحث در اقسام قضایا و به لحاظ صورت موجه کلیه، قضایای خارجی را مطرح کنیم، این اشکال پذیرفتنی است، اما اگر به جایگاه اولیه بحث برگردیم و تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی را در آثار فارابی تبارشناسی کنیم - که نخستین خاستگاه و ریشه‌ای‌ترین پیشینه این تقسیم به شمار می‌آید - خواهیم دید که فارابی آن را در بحث از جهات قضیه و در مقام تفکیک میان قضایای ممکنه و ضروریه مطرح کرده و گویا در پی ریشه‌یابی امکان و ضرورت از جهت ماده قضایا بوده است. گویا او به دنبال این بوده است که نشان دهد چه نوع از قضایا، طبیعت ممکنه و چه سنخی از قضایا، طبیعت ضروریه دارند. با این نگاه، تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی را باید تقسیمی مربوط به ماده قضیه به شمار آورد. بنابراین، به نظر می‌رسد اشکال به وجود قضایای خارجی، اگر از حیث صورت قضیه مطرح شود، اشکالی وارد و دفاع‌ناپذیر است، ولی اگر از حیث ماده قضیه مطرح گردد، این اشکال وارد نیست.

از قضا تعییرات حامیان تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی و تعریف آن‌ها از این نوع قضایا، حاکی از آن است که مرادشان تقسیمی در مواد قضایاست. آنچه از فارابی در مقام تعریف این دو سنخ قضیه در عبارات پیشین نقل شد، روشن‌ترین بیان برای اثبات این مدعاست؛ زیرا واژه مطلقه در عبارات فارابی که آن را مرادف با وجودیه می‌داند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹)، اشاره به همین مسئله است و اینکه ابن‌سینا، نخست به خارجی دانستن «کل ج ب» اشکال می‌کند و سپس می‌گوید: «از پذیرش اعتبار اول (یعنی خارجی) هم باکی نداریم» (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۶) نیز گواهی بر این مدعاست که بحث از تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی، اعتبار و لحاظ دیگری در تفسیر در «کل ج ب» است که مبنای آن تفاوت ماده قضیه در صورت

موجه کلیه است. مؤید این برداشت، تعمیمی است که میرداماد در مصادیق قضایای خارجی ایجاد می‌کند. وی پس از تعریف قضایای خارجی می‌گوید: «اگر حکم به اتحاد در قضیه، به حسب وضعیت موضوع در وجود خارجی باشد، خواه این حکم به حسب تقرر ماهوی باشد یا به حسب وجود در خارج، قضیه حملیه، خارجی خواهد بود» (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۱). این عبارت تعریف جدیدی برای قضایای خارجی درست نمی‌کند، اما به نظر می‌رسد تأکیدی بر وابسته بودن قضایای خارجی به اراده و استعمال، یعنی وابسته به شرایط کاربرد است؛ زیرا وابسته بودن حکم بر تقرر ماهوی، براساس تعریف خود میرداماد، ملاک قضیه حقیقیه است، نه خارجیه. از این رو باید گفت، چون تفاوت حقیقیه و خارجیه در دو نحو کاربرد از «کل ج ب» است و تفاوت کاربرد را باید از طریق قرائن، از جمله محتوای قضیه و حکم و رابطه حکم و موضوع تشخیص داد، بنابراین مراد قائلین به قضایای خارجی، صورت کلی «کل ج ب» نیست و نمی‌توان به آن‌ها نسبت داد که اینها صورت قضیه «کل ج ب» را محدود به وجود و زمان خاص کرده‌اند، بلکه مرادشان این است که «کل ج ب» در برخی کاربردها با عنایت به قرینه، می‌تواند به معنای همه افراد موجود موضوع قضیه به کار رود. اگر چنین باشد می‌توان گفت، اختلاف ناقدین و مثبتین درباره قضایای خارجی، در واقع در موضوع واحدی نیست (ر.ک: ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۲-۴۴۳) و رابطه این دو نوع کاربرد همانند اشتراک لفظی است. درباره تفاوت تعریف فخررازی با دو تعریف دیگر - در اینکه محقق طوسی و ابهری، قضیه خارجی را به یکی از سه زمان محدود کردند، ولی فخررازی به آن اشاره‌ای نکرده است - به نظر می‌رسد بیان قید زمان، تفاوتی در محتوای تعریف ایجاد نمی‌کند؛ زیرا این قید در واقع توضیح این مطلب است که وجود خارجی موضوع - که فخررازی آن را مطرح کرده است - در یکی از سه زمان تحقق می‌یابد.

۵. معرفت‌شناختی بودن بحث از قضایای خارجی و لوازم آن

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان ادعا کرد تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجیه و قول به قضایای

خارجیه، مبنایی کاملاً معرفت‌شناختی دارد که با توجه به لوازم منطقی مبنای آن در جهت قضیه و تأثیر جهت قضیه در نتیجه استدلال، این نوع قضیه در منطق نیز مطرح شده است. این ادعا بر این پیش‌فرض استوار است که معرفت‌شناسی دانشی است که در نگاهی بسیار کلی دو مسئله اساسی دارد: یکی، راه‌های کسب معرفت و دیگری، معیار صدق و خاستگاه تصدیق قضایا. اگر این پیش‌فرض را به این نکته بیفزاییم که تقسیم قضایا به خارجیه و حقیقیه، در واقع تقسیمی از حیث محل تحقق و جایگاه صدق قضیه، و از حیث نوع نسبت موضوع به محمول است، این نتیجه به دست می‌آید که این تقسیم‌درپی بیان این حقیقت است که قضایا، یا از حقیقت و ماهیت موضوع خبر می‌دهند که در این صورت قضیه حقیقیه است، یا از وضعیت موضوع در جهان خارج خبر می‌دهند که محمول، با چشم‌پوشی از ماهیت شیء (هرچه باشد)، شرایط بیرونی موضوع را بیان می‌کند.

از این رو، می‌توان گفت قضایای حقیقیه، قضایایی هستند که محمول آن‌ها از اجزای ذات یا از لوازم جداناپذیر آن است؛ زیرا آنچه مربوط به حقیقت شیء است، از این دو حال خارج نیست. اما در قضیه خارجیه که قضیه را تنها از جهت وضعیت خارج و افراد موجود آن، در نظر گرفته‌ایم، یا وضعیت خارجی آن ربطی به ماهیت ندارد؛ یعنی در واقع بیان شرایط عارضی است که موضوع و افراد ماهیت موضوع در یکی از سه زمان با آن همراه هستند، یا شرایط خارجی آن در واقع ریشه در وضعیت ماهوی آن دارد، اما فاعل شناسا به آن توجه نداشته یا از آن چشم‌پوشی کرده است، بلکه از حیث وجودش در افراد حکم کرده است. طبق تعریف و چنان که میرداماد بیان کرده است، در صورت دوم نیز قضیه خارجیه است (میرداماد، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۱)؛ زیرا خاستگاه حکم و ملاک صدق ما، وضعیت خارجی موضوع آن بوده است. بنابراین، تقسیم یادشده در واقع دو راه کسب معرفت تصدیقی را نشان می‌دهد و براساس این دو راه کسب معرفت، برای فهم صدق قضیه نیز دو راه وجود دارد؛ یا باید صدق قضیه را از راه مراجعه به خارج به دست آورد یا با مراجعه به ماهیت و حقیقت شیء. پس این تقسیم‌درپی بیان تفاوت دو نوع ملاک صدق در قضایا نیز هست.

۶. ضرورت تغییر تعریف خارجیه

اکنون اگر به آنچه گفته شد، پایبند شویم و رسالت اصلی این تقسیم را، فرق گذاشتن میان دو نوع قضیه بدانیم که ماهیت متفاوتی دارند، به نظر می‌رسد برای کاربردی کردن آن و تعمیم کاربردهای آن به دانش معرفت‌شناسی، باید دو تغییر در تعریف رایج قضایای خارجیه (مانند تعریف فخر رازی و ابهری) ایجاد کنیم: اولاً، آن را از انحصار «موجبه کلیه» بودن بیرون آوریم؛ ثانیاً، آن را از مقید بودن به اعتبار و لحاظ فاعل شناسا خارج سازیم، بلکه به صورت کلی بگوییم که قضایا دو نوع‌اند: یا حاکی از حقیقت و ماهیت موضوع قضیه‌اند و یا حاکی از وضعیت مصداق خارجی موضوع.

توضیح آنکه: هر چند منطق‌دانان در مقام فهم شرایط قضایای موجبه کلیه، به تفاوت این دو نوع قضیه پی برده و آن را در مقام بیان آن شرایط ذکر کرده‌اند، اما حقیقتی را که یافته‌اند ملاک و مبنایی عام‌تر دارد؛ یعنی منحصر به قضایای موجبه کلیه نیست، بلکه اساساً سور قضیه در ماهیت آن تأثیر ندارد. ملاک تمایز این دو نوع قضیه را باید در محمول و نوع نسبت واقعی آن با محمول جست‌وجو کرد و اگر چنین باشد - برخلاف تعمیمی که از سخن میرداماد برمی‌آید - نمی‌توانیم قضیه‌ای را که محمول آن در واقع ذاتی باب برهان نسبت به موضوع است، تنها از جهت اینکه فاعل شناسا آن را با توجه به مصادیق خارجی در نظر گرفته است، خارجیه به‌شمار آوریم. هر چند منطقاً، لحاظ و اعتبار فاعل شناسا در چنین قضایایی مستلزم محالی نیست، با در نظر گرفتن این محدودیت در تعریف، کاربردهای منطقی و معرفت‌شناختی آن را از دست خواهیم داد؛ زیرا مهم‌ترین مبنای تفکیک این دو نوع قضیه، تفاوت ماهوی آن‌هاست که از شناخت نوع نسبت محمول به موضوع به دست می‌آید و مهم‌ترین کاربرد معرفت‌شناختی آن، ملاک صدق قضایاست.

یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که منطق‌دانان در جایگاهی که این تقسیم را مطرح کردند، یعنی در مقام بیان شرایط موجبه - که در قالب «کل ج ب» بیان می‌شود - منطقاً راهی جز پذیرش تفاوت لحاظ در تعریف این دو نوع قضیه نداشته‌اند، اما اگر بحث را از این

چارچوب بیرون آوردیم، تفاوت لحاظ، نه تنها ثمره‌ای منطقی ندارد، بلکه مانع کاربست‌های گسترده‌تر آن خواهد شد.

۷. مراد پیشینیان از کلی بودن خارجی

البته در اینکه مراد پیشینیان از کلی بودن قضایای خارجی چیست و چنانچه آن را به کلیت خود باقی بگذاریم، چگونه باید کلی بودن آن را تفسیر کنیم، بحث مستقلی است که در ادامه، آن را بررسی خواهیم کرد.

۷-۱. شواهدی بر ضرورت تغییر تعریف

تغییری را که در تعریف ایجاد کردیم، سه مؤید در کلام منطق‌دانان درباره ویژگی‌های قضیه خارجی دارد: ۱. زمانمند بودن؛ ۲. امکانی بودن؛ ۳. بازگشت قضایای خارجی به شخصیه.

۷-۱-۱. زمانمند بودن قضیه خارجی

بسیاری از منطق‌دانان در تعریف قضایای خارجی، به ضرورت تحقق موضوع قضایای خارجی در یکی از دو زمان حال و گذشته و یا در یکی از سه زمان اشاره یا تصریح کرده‌اند (ابهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰؛ کاتبی، ۱۹۹۸، ص ۲۱۲؛ قطب‌الدین رازی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۷-۲۵۸) و در میان پیشینیان نیز این مطلب از سخنان فارابی و ابن‌سینا به دست می‌آید (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۵ الف، ص ۲۹). اما چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم و از تعاریف قضایای خارجی و تقابل آن با حقیقه برمی‌آید، ملاک اصلی در خارجی بودن قضیه، در نظر گرفتن قید «وجود خارجی» در مفاد موضوع است و زمان خاص برای وجود خارجی، تأثیری در تعریف ندارد؛ یعنی نسبت زمان‌ها به قضایای خارجی، تنها به صورت مانعة‌الخلو است، نه مانعة‌الجمع؛ یعنی لازمه صدق آن‌ها، وجود آن‌ها در یکی از سه زمان است. از این رو، گویا مراد منطق‌دانان از ذکر زمان، بیان این حقیقت است که اگر قرار است قضیه‌ای حکایت از وجود و تحقق خارجی موضوع

داشته باشد، این قضیه در صورتی صادق خواهد بود که در یکی از زمان‌ها تحقق داشته باشد؛ یعنی این قید مؤید این مطلب است که در خارجیه بودن قضیه، کلی بودن ملاک اصلی نیست، بلکه خارجیت ملاک اصلی است و ممکن است خارجیت بدون کلیت تحقق یابد.

گفتنی است برخی از اندیشمندان معاصر، ضرورت وجود در قضایای خارجیه را به معنای شرط بودن وجود خارجی برای این نوع قضایا و بر این اساس، مفاد قضایای خارجیه را شرطیه دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۲۳۴). اما به نظر می‌رسد، مشروط بودن موضوع به وجود خارجی، به معنای شرطی بودن قضیه نیست. افزون‌براین، لازمه شرطی شدن قضایای خارجیه آن است که افراد مقدر را نیز دربرگیرد که در این صورت از خارجیه بودن، بیرون می‌رود. بنابراین، شاید مراد ایشان از شرطیه، مشروطه است؛ یعنی مرادشان صرفاً توجه دادن به این مطلب است که تحقق وجود خارجی، تنها در یکی از زمان‌ها ممکن است.

۷-۱-۲. ممکنه بودن قضیه خارجیه

مؤید دیگر بر ضرورت تغییر یادشده در تعریف این است که برخی از منطق‌دانان بزرگ، مانند فارابی و ابن‌سینا، در تعریف خود از قضایای مطلقه - که بر قضایای خارجیه تطبیق داده شده - به امکانی بودن قضایای خارجیه تصریح کرده‌اند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۵ الف، ص ۲۸-۲۹). امکانی بودن قضیه خارجیه را از چند راه می‌توان به دست آورد: الف) از نوع مقابله آن با قضیه حقیقیه؛ ب) از هدف تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجیه؛ ج) اینکه خارجیه بودن با حقیقیه بودن قابل جمع نیست. امکانی بودن، نه با کلیت به معنای منطقی آن قابل جمع است و نه با وابسته بودن به لحاظ و اعتبار فاعل شناسا؛ زیرا: اولاً، امکانی بودن قضیه - و همچنین ضرورت آن - ریشه در نحوه ذات موضوع و به بیان دقیق‌تر، ریشه در نسبت واقعی محمول با ذات موضوع دارد. بنابراین، با لحاظ و اراده و استعمال، نمی‌توان آن را تغییر داد؛ ثانیاً، اگر قضیه‌ای امکانی شد، راه منطقی برای اثبات و ضرورت کلی بودن آن وجود ندارد و می‌تواند کلی نباشد.

۷-۱-۳. کلی یا شخصیه بودن قضیه خارجی

مؤید سوم بر اینکه قضایای خارجی را نباید منحصر به قضایای کلی کرد، این است که به باور برخی از منطق‌دانان، قضایای خارجی کلی، به قضایای شخصیه برمی‌گردند و این بدان معناست که: اولاً، ملاک در خارجی بودن را تنها دریافت از راه مراجعه به مصادیق دانسته‌اند که شخص هستند و قضایای بیانگر آن‌ها را گرچه به شکل کلی و در قالب موجه کلیه مطرح کرده‌اند، به معنای کلیت در اصطلاحات اصلی منطق ندانسته‌اند.

۷-۲. دیدگاه‌ها

درباره کلی بودن یا نبودن قضایای خارجی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی بر این باورند که قضایای خارجی کلی‌اند و کلی بودن آن‌ها به معنای بازگشت به قضایای شخصیه نیست. البته منشأ کلی دانستن آن‌ها، استقرا و تجربه است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۶۰۲-۶۰۴؛ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۷) و از این رو معتقدند قضایای کلی تجربی، مانند «آب در صد درجه به جوش می‌آید»، قضیه خارجی است؛ زیرا در احکام تجربی، در پی حمل محمول بر طبیعت موضوع نیستیم. اما قضیه «همه افراد لشکر کشته شدند»، قضیه خارجی نیست، بلکه قضیه شخصیه است. مهم‌ترین زمینه دیدگاه یادشده این است که: اولاً، در منطق، تنها قضایای موجه کلیه به حقیقه و خارجی تقسیم شده‌اند؛ ثانیاً، گاهی ملاک حکم در قضایای کلی - به همان معنای منطقی آن (قضایای کلی تجربی، یعنی قوانین علمی) - طبیعت و ماهیت نبوده تا حقیقه باشند، بلکه کلیت آن‌ها مستند به مراجعه به عالم خارج است و بر این اساس، برخی از اندیشمندان معاصر تصریح کرده‌اند برخلاف قضایای شخصیه که کاربردی در علوم ندارند، قضایای خارجی چون کلی هستند، می‌توانند در علوم به کار روند (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۳۲۴)؛ در حالی که بعضی از پیشینیان در مقام بیان وجه تسمیه قضایای حقیقه تصریح کرده‌اند که تنها قضایای حقیقه در علوم کاربرد دارند (قطب‌الدین رازی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۳؛ همو، ۱۲۹۴، ص ۱۳۰). برخی دیگر بر این باورند که قضایایی مانند «همه افراد لشکر کشته شدند»، قضیه خارجی هستند (سبزواری،

۱۳۶۹-۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴۸؛ ج ۲، ص ۲۱۳) و بی گمان مراد آن‌ها این است که قضایای خارجی، تنها در ظاهر «کلی» و در واقع بیانگر «کل» هستند. از این رو، برخی تصریح کرده‌اند آن‌ها که برای قضایای خارجی به این قضیه مثال می‌زنند، بر این باورند که قضایای خارجی در واقع شخصی هستند (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۶۰۲؛ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۷).

۷-۲-۱. نقد دیدگاه کلی بودن قضایای خارجی

به نظر می‌رسد هیچ‌یک از دو دلیل یادشده برای اثبات ضرورت کلی بودن قضایای خارجی کافی نیست؛ زیرا چنان که پیش‌تر گفته شد، طرح این بحث در ضمن قضایای کلی، تنها برای توجه دادن به این مطلب بوده است که ممکن است قضیه‌ای در شکل و صورت کلی باشد، اما معنایی دیگر از آن اراده شده باشد. مؤید این ادعا این است که بنیان‌گذاران اولیه این تقسیم با تعبیر «قد یراد» و «قد يستعمل» (فخر رازی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ابهری، ۱۳۷۰، ص ۱۶۰)، به وابسته بودن تقسیم به اراده و استعمال خاص تصریح کرده‌اند. اگر در حقیقت معنای دیگری از کل را در این قضایا اراده نکنیم و باین حال قضیه خارجی را کلی بدانیم، باید اشکال متناقض بودن و دچار شدن به تناقض‌گویی در تعریف قضایای خارجی را - که از ابن سینا و محقق طوسی نقل شد - بپذیریم.

وجود قضایای تجربی را نیز نمی‌توان دلیلی بر کلی بودن قضایای خارجی به معنای منطقی آن دانست؛ زیرا کلی به معنای رایج در منطق، افراد محقق و مقدر را در بر می‌گیرد که حقیقه است. اما اگر آن را تنها به معنای همه افراد موجود در هر سه زمان - نه در یکی از سه زمان - بگیریم که گویا مراد آن‌ها همین است، به بازگشت آن به شخصی اعتراف کرده‌ایم؛ زیرا منحصر کردن به افراد و اشخاص موجود در سه زمان، به معنای منحصر کردن به اشخاص است. پس در واقع شخصی است. افزون‌بر این، از جهت ملاک صدق نیز اگر صدق این قضایا از مراجعه به خارج به دست آمده باشد، بر بیش از موارد استقرار دلالت ندارد. گواه درستی این ادعا این است که منطق دانان برای توجیه قوانین تجربی استقرار را کافی نمی‌دانند، بلکه به دنبال برگرداندن این حکم کلی به طبیعت هستند و برای دستیابی به آن، به برخی قواعد کلی فلسفی، مانند قاعده علیت،

تمسک جسته‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۵ ب، ص ۹۵-۹۶؛ ر.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۰-۵۲). بنابراین باید گفت مراد از احکام تجربی نیز قضایایی کلی است که افراد مقدره‌الوجود را نیز دربرمی‌گیرد و در نتیجه، نباید آن‌ها را خارجیه به‌شمار آورد؛ و گرنه اشکال ابن‌سینا و محقق طوسی بر قضایای خارجیه - که در پیشینه این تقسیم به آن پرداختیم - یعنی تناقض ادعای کلی بودن با محدود بودن آن به افراد موجود در یکی از سه زمان، بر آن وارد خواهد بود.

۲-۲-۷. تقریری دیگر از کلی بودن

البته شاید بتوان از کلیت قضایای خارجیه به گونه‌ای دیگر دفاع کرد. با این توضیح که بگوییم: می‌توان تصور کرد قضایای خارجیه دارای «سور کلی» باشند، اما افراد مفروض‌الوجود را دربر نگیرند. همچنین موضوع قضیه خارجیه را هم می‌توان کلی و قابل صدق بر کثیرین دانست و محدودیت آن به وجود خاص را، برآمده از مفاد قضیه و به قرینه مناسبت حکم و موضوع در نظر گرفت؛ برای نمونه، می‌توان گفت مراد متکلم در قضیه «همه آن‌ها را که در خانه‌اند، اکرام کن»، همه مصادیق به معنای منطقی کلی است؛ یعنی محدودیتی در مقام حکم نیست، اما وی با قید زمان حال و با علم به اینکه همه افراد زمان حال، شأنیت اکرام را دارند، این حکم کلی را کرده است، ولی صورت منطقی این قضیه، کلی است. بنابراین شخصیه نیست، بلکه کلی است، اما در حکم قضیه شخصیه است. براساس این دیدگاه نیز قضیه «همه افراد لشکر کشته شدند»، از مصادیق قضایای خارجیه است. اما قضایای تجربی، به جهت اینکه دست کم کلی ادعایی‌اند، از قضایای حقیقیه هستند. براساس این تقریر، «قضایای خارجیه» قضایایی‌اند که حکم در آن‌ها به افراد موجود در زمان یا زمان‌هایی خاص اختصاص دارد و اختصاص آن به افراد موجود، برگرفته از ماده قضیه است. اما به لحاظ صورت منطقی، موضوع آن‌ها کلی است (ر.ک: ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۴).

تحلیل اخیر بر این مبنا بود که براساس تعریف رایج سیر کنیم و بخواهیم کلیت را در تعریف حفظ کنیم. اما چنان که گفته شد، بهتر آن است که قید کلیت را برداریم و براساس ملاک اصلی تقسیم، قضایای کلی را اعم از موجه کلیه بدانیم.

۸. لوازم تغییر تعریف

این تحلیل و تفسیر از قضایای خارجی، لوازم گوناگونی دارد؛ از جمله: اولاً، چنان که بیان شد، مستلزم تغییر در تعریف قضایای خارجی است؛ ثانیاً، راه دستیابی به پیشینه قضایای خارجی در منطق مسلمانان و نتیجه جست‌وجوی آن را متفاوت می‌کند؛ ثالثاً، اهمیت دوچندان بحث از قضایای خارجی را نشان می‌دهد؛ رابعاً، جایگاه بحث را در منطق و معرفت‌شناسی دقیق‌تر بیان می‌کند و در نتیجه، زمینه مقایسه آن را با معرفت‌شناسی غرب فراهم می‌آورد.

بنابراین، درباره پیشینه آن در منابع منطقی، می‌توان گفت: زمینه‌های تقسیم قضایا به خارجی و حقیقه پیش از فخر رازی، به موارد یادشده اختصاص ندارد و می‌توان برای این تقسیم زمینه‌های دیگری نیز از جمله در آثار خود ابن سینا یافت (ر.ک: ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۴، ۱۱۵ و ۱۶۰). از جمله، اگر بحث از تفاوت «ضرورت صدق» و «ضرورت جهت» و ملاک تمایز این دو را که در آثار ابن سینا وجود دارد (ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۵؛ ر.ک: طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۵ و ۲۵۷-۲۵۸) دنبال کنیم و آن را با آنچه فارابی در این مقام یاد آور شده است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹) مقایسه کنیم، سابقه دیگری برای توجه به قضایایی که صدق خود را از مراجعه به خارج گرفته‌اند، خواهیم یافت؛ زیرا به نظر می‌رسد خاستگاه ضرورت صدق، ضمیمه شدن واقعیت خارجی مقرون به شرایط خاص زمانی، مکانی و دیگر شرایط بیرونی به موضوع قضیه است که در این صورت قضایای خارجی که فی‌ذاته ممکن‌اند، ضرورت می‌یابند و به قضایایی دارای ضرورت جهت تبدیل می‌شوند؛ چنان که مثلاً قضیه «من موجودم» که به لحاظ نحوه ارتباط مفهوم و ذات موضوع و محمول ارتباط ضروری ندارد؛ یعنی چون قضیه خارجی است، بدون در نظر گرفتن شرایط واقع در موضوع، حتی ضرورت صدق هم ندارد (یعنی امکانی است)، با در نظر گرفتن شرایط واقع ضرورت جهت هم خواهد یافت.

یادآوری این نکته نیز در اینجا مناسب است که تفاوت ضرورت جهت و ضرورت صدق در منطق مسلمانان، همانند تفاوت میان ضرورت عینی^۱ و ضرورت قضیه^۲ است که برخی از

1. de re

2. de dicto

فیلسوفان معاصر غرب در مقام فرق‌گذاری میان «جهت عینی^۱» و «جهت قضیه^۲» آن را بیان کرده‌اند، یا دست کم این دو تقسیم‌خاستگاه واحدی دارند (See: Plantinga, 1982, p 9)؛ ر.ک: ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۲۶۱-۲۶۲). بنابراین، تقسیم ضرورت به ضرورت قضیه و ضرورت عینی نیز ریشه در توجه به تفاوت قضایای حقیقه و خارجی دارد.

تفسیر معرفت‌شناختی از قضایای خارجی، همچنین زمینه مقایسه آن را با خاستگاه تقسیم بدیهیات به اولیه و ثانویه در منطق مسلمانان فراهم می‌کند؛ زیرا ملاک تقسیم بدیهیات به اولیه و ثانویه این است که آیا صرف تصور موضوع و محمول برای فهم صدق کافی است یا مراجعه به عالم خارج، ملاک فهم صدق آن است؛ یعنی بدیهیات ثانویه در واقع نوعی از قضایای خارجی به‌شمار می‌آیند (مرکز پژوهشی دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی، ۱۳۹۸، ذیل بدیهیات ثانویه) و براین اساس می‌توان گفت: هر یک از قضایای حقیقه و خارجی قابل تقسیم به بدیهی و نظری هستند. قضایای حقیقی بدیهی، همان بدیهیات اولیه و قضایای خارجی بدیهی، همان بدیهیات ثانویه هستند که دست کم وجدانیات را دربرمی‌گیرند و اگر محسوسات را نیز مصداقی از بدیهیات به‌شمار آوریم، محسوسات نیز از قضایای خارجی بدیهی خواهند بود و در غیر این صورت محسوسات از قضایای خارجی نظری به‌شمار می‌آیند.

براساس تفسیر معرفت‌شناختی از قضایای خارجی، همچنین می‌توان گفت: تفاوتی که لایبنیتس، فیلسوف عقل‌گرای آلمانی، میان حقایق عقل و حقایق واقع (خارج) گذاشته و تفسیری که از حقایق خارج ارائه داده است، بر قضایای خارجی کاملاً تطبیق می‌کند (Leibniz, 1992, p74-75؛ ر.ک: ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۴۴-۴۵ و ۴۶۵-۴۶۷) و تفاوتی که هیوم، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، میان «نسبت‌های تصورات» و «نسبت‌های امور واقع» گذاشته است (Hume, 1991, p71؛ ر.ک: ابوترابی، ۱۳۹۸، ص ۹۸-۱۰۰)، همان تمایز یا مشابه تقسیم قضایا به حقیقه و خارجی است که فارابی، ابن‌سینا و فخررازی به آن توجه یا بدان تصریح کرده‌اند.

3. Modality de re

4. Modality de dicto

این تفسیر، همچنین قضایای خارجی مسلمانان را با «ترکیبی پسین» که کانت آن را مطرح کرده است (Kant, 1965, B2-B3, p42-43, B9-B10, p47) قابل مقایسه می‌کند. اما چون کانت ترکیبی‌های پسین را به قضایای تجربی حسی منحصر کرده است (Ibid)، ترکیبی پسین دقیقاً همان خارجی نیست، بلکه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ درحالی‌که بر مبنای منطق و فلسفه مسلمانان قضایای خارجی، حتی حقایق را که از طریق مراجعه به درون می‌توان به دست آورد، و به معنای گسترده‌تر، حقایق را که از راه علم حضوری نیز می‌توان به آن‌ها رسید، در برمی‌گیرد. افزون‌براین، چنین قضایایی، حتی حقایق را که از راه مرجعیت دست‌یافتنی هستند، شامل می‌شود. گفتنی است یکی از امتیازات لایبنتیس بر هیوم و کانت این است که وی حتی حقایق خارج را نیز به حقایق اولیه و حقایق اشتقاقی تقسیم می‌کند. ویژگی اصلی حقایق اولیه خارج، نزد لایبنتیس همان ویژگی بدیهیات ثانویه است که منطق دانان مسلمان بدان باور دارند (Leibniz, 1989, p361). عمومیت قضایای خارجی نسبت به بدیهیات ثانویه و نسبت به حقایق به دست آمده از راه مرجعیت، نشان می‌دهد خارجی بودن با یقینی بودن جمع‌پذیر است و امکانی بودن ذاتی قضیه با یقینی بودن مفاد آن منافات ندارد؛ زیرا با اینکه ذاتاً ممکنه خاصه‌اند، می‌توانند ضرورت بالغیر یابند؛ یعنی چون رابطه میان موضوع و محمول آن‌ها منطقی نیست، ممکنه هستند. و با این حال در موارد خاص می‌توانند یقینی باشند و در برهان به کار روند.

۹. معیار صدق قضایای خارجی

باتوجه به آنچه گذشت، قضایای خارجی از مراجعه به عالم وجود و واقع (در برابر ذهن) به دست می‌آیند و با عنایت به اینکه متعلق این معرفت عالم وجود است و وجود به دو قسم مادی و مجرد تقسیم می‌شود، متعلق این نوع معرفت، موجودات مادی یا مجردات هستند و چون درک مستقیم عالم مجردات، تنها با علم حضوری ممکن است و درک عالم ماده برای انسان‌های متعارف، تنها از راه اندام‌های حسی ممکن است، قضایای خارجی به از وجدانیات هستند یا محسوسات. اعتمادپذیری و میزان صدق این نوع قضایا به میزان واقع‌نمایی راه‌های

معرفتی قضایای خارجی‌بستگی دارد. بنابراین، صدق وجدانیات به واقع‌نمایی علم حضوری و صدق محسوسات به اندازه واقع‌نمایی راه حس وابسته است.

نتیجه

آنچه تاکنون درباره قضایای خارجی‌بستگی گفته شد، افزون‌بر نتایج روشن و مستقیم، نتایجی پنهان و غیرمستقیم دربردارد. برخی از نتایج غیرمستقیم مطالب یادشده عبارت‌اند از:

۱. توجه به تفاوت قضایای خارجی‌بستگی با قسم‌های آن، اهمیت فراوانی در بحث از ماده قضایا در منطق و در مباحث معرفت‌شناختی دارد.

۲. به روشنی می‌توان گفت، منطق‌دانان و فیلسوفان مسلمان در توجه به تفاوت قضایای خارجی‌بستگی با قسم‌های آن و ارائه تحلیل دقیق و بیان ویژگی‌های آن، گوی سبقت را از فیلسوفان غرب ربوده و در تکمیل و گسترش این بحث نقش بسزایی داشته‌اند. البته زمینه‌های این بحث در کلام ارسطو وجود داشته، اما همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، روشن‌ترین و دقیق‌ترین تفکیک را در این باره می‌توان از آثار فارابی به‌دست آورد. و فخررازی که پس از فارابی با بیانی روشن به این بحث پرداخته و به‌حق مبتکر این تقسیم‌شناخته می‌شود، بیشتر زمینه‌های دیدگاه خود را از ابن‌سینا گرفته است.

۳. آنچه درباره قضایای خارجی‌بستگی گفته شد، نمونه‌ای از بازشناسی مسائل معرفت‌شناسی با استفاده از ظرفیت‌های گسترده منطق مسلمانان برای استخراج این مسائل است که توجه به این ظرفیت‌ها در رشد معرفت‌شناسی اسلامی تأثیر فراوانی دارد.

۴. برخی از مسائل و مبانی دانش منطق در آثار پیشینیان با رویکردی، اعم از معرفت‌شناسی و منطق و حتی گاهی با غلبه رویکرد معرفت‌شناختی، بیان شده است. این ویژگی در آثار اولیه دانش منطق، از جمله آثار ارسطو و فارابی نمایان‌تر است و با تفکیک دانش منطق از معرفت‌شناسی، فعلیت‌بخشی به مباحث معرفت‌شناختی در منابع منطقی، نیازمند تحلیل‌هایی نو از مباحث منطقی و بازسازی آن‌ها با رویکرد معرفت‌شناختی است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۳، *الاشارات و التنبيهات*، مع شرح الخواجه نصیرالدین الطوسی و شرح الشرح *تطب الدین الرازی*، ج ۱، الطبعة الثانية، قم، دفتر نشر کتاب.
۲. —، ۱۴۰۵ الف، *الشفاء؛ القیاس*، مراجعه و تقدیم ابراهیم مدکور، تحقیق سعید زاید، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۳. —، ۱۴۰۵ ب، *الشفاء؛ البرهان*، تصدیق و مراجعه ابراهیم مدکور، تحقیق ابوالعلاء عقیفی، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۴. ابوترابی، احمد، ۱۳۹۸، *چیستی و نقش قضایای تحلیلی و ترکیبی در منطق و معرفت‌شناسی*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. ابهری، اثیرالدین مفضل بن عمر، ۱۳۷۰، «تنزیل الافکار فی تعدیل الاسرار»، در: *منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. —، ۱۳۹۵، *منتهی الافکار فی ابانة الاسرار*، منطق (تحریرهای اول و دوم)، تصحیح مهدی عظیمی و هاشم قربانی، مقدمه و تعلیقات مهدی عظیمی، تهران، انتشارات حکمت.
۷. ارسطو، ۱۳۷۸، *منطق ارسطو (ارگانون)*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
۸. آشتیانی، میرزاهدی، ۱۴۰۴، *تعلیقه رشیده علی شرح المنظومه (منطق)*، نوشته ملاحادی سبزواری، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر، ۱۴۰۹، *شرح المقاصد*، تحقیق، تعلیق و مقدمه عبدالرحمن عمیره، قم، شریف‌الرضی.
۱۰. —، ۱۴۲۱، «تهذیب المنطق»، در: *الحاشیه علی تهذیب المنطق*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۳، *تفسیر موضوعی قرآن مجید*، قم، انتشارات اسراء.
۱۲. خونجی، محمدبن ناماور، ۱۳۸۹، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، مقدمه و تحقیق خالد رویهب، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران - برلین، دانشگاه آزاد برلین.
۱۳. سبزواری، ملاحادی بن مهدی، ۱۳۶۹-۱۳۸۰، *شرح المنظومه*، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، تهران، نشر ناب.

۱۴. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۲، *القواعد الجلیه*، تحقیق فارس حسون تبریزیان، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه.
۱۵. —، ۱۴۱۹، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق و تعلیقه حسن حسن‌زاده آملی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد، ۱۳۷۰، «تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار»، در: *منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۷. —، ۱۴۰۳، *شرح الاشارات و التنبیها*، ج ۱، چاپ دوم، قم، دفتر نشر کتاب.
۱۸. فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۴۰۸، *المنطقیات للفارابی*، تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش‌پژوه و زیر نظر سید محمود مرعشی، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۱۹. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۳۷۳، *شرح عیون الحکمه*، تحقیق احمد حجازی احمد السقا، تهران، مؤسسه الصادق.
۲۰. —، ۱۳۸۱، *منطق المخلص*، مقدمه، تحقیق و تعلیقه احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری‌نژاد، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲۱. رازی، قطب‌الدین محمود بن محمد، ۱۲۹۴ق، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، قم، انتشارات کتبی نجفی.
۲۲. —، ۱۳۸۲، *تحریر القواعد المنطقیه*، حاشیه سید شریف جرجانی و تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
۲۳. شیرازی، قطب‌الدین محمود بن مسعود، ۱۳۸۵، *دره التاج*، به کوشش و تصحیح سید محمد مشکات، تهران، انتشارات حکمت.
۲۴. کاتبی قزوینی، علی بن عمر، ۱۹۹۸، *الشمسیه فی القواعد المنطقیه*، مقدمه، تعلیقه و تحقیق مهدی فضل‌الله، بیروت، المرکز الثقافی العربی.
۲۵. کردی، محمد، ۱۳۸۱، *قضایای حقیقیه خارجییه و ذهنیه*، قم، نشر ناصر.
۲۶. مرکز پژوهشی دائرة المعارف علوم عقلی اسلامی، ۱۳۹۸، *اصطلاح‌نامه معرفت‌شناسی*، ویراست دوم، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۷. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش فلسفه*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، *مجموعه آثار*، تهران - قم، انتشارات صدرا.

۲۹. میرداماد، محمدباقر بن محمد، ۱۳۸۵، «الافق المبین»، در: *مصنفات میرداماد*، به کوشش عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

30. Hume, David, 1991, "An enquiry concerning human understanding", in: Hume, David, *An enquiry concerning human understanding - my own life - An abstract of A treatise of human nature, Introduction notes/ and editorial arrangement by Antony Flew*, n.p.: Open court publishing Company.

31. Kant, Immanuel, 1965, *Critique of pure reason*, Translated by Norman Kemp Smith, 'ST Martin's Press, New York.

32. Leibniz, Gottfried Wilhelm Von, 1992, "The monadology" in: Leibniz, Gottfried Wilhelm Von, *Discourse on metaphysics and The monadology*, translated by George R. Montgomery, New York, Prometheus books.

33. ———, 1989, *New essays on human understanding*, Translated and edited by Remnant Peter and Jonathan Bennett, Cambridge University Press, USA.

34. Plantinga, Alvin, 1982, *The nature of necessity*, Oxford, Clarendon press.